



پیش بینی تجربه خشونت در زنان براساس هوش هیجانی و پذیرش باورهای مردسالارانه

رویا ایمنی فر^۱ *، مهتاب ناصری ملکی

گروه روانشناسی بالینی-دانشکده علوم پزشکی تبریز-دانشگاه آزاد اسلامی-تبریز-ایران

چکیده:

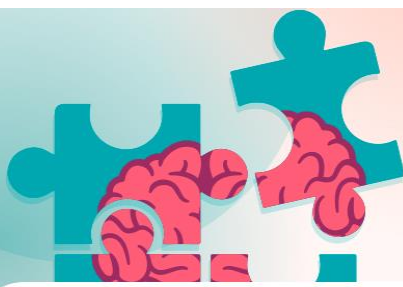
زمینه و هدف: هوش هیجانی بالا و باورهای مردسالارانه زنان می تواند در تجربه خشونت خانگی مرتبط باشد. هوش هیجانی به توانایی فرد در شناسایی، درک و مدیریت احساسات خود و دیگران اشاره دارد و می تواند به بهبود ارتباطات و کاهش تنش ها کمک کند. خشونت خانگی (Domestic Violence) یکی از جنبه های مهم رفاه زنان است DV پیامدهای سلامتی (فیزیکی و روانی) و اجتماعی متعددی برای زنان دارد. شواهد نشان می دهد که باورهای نقش های جنسیتی خطر ارتکاب خشونت خانگی را افزایش می دهند، اما شواهد متناقضی در مورد اینکه آیا باورهای سنتی نقش های جنسیتی قربانی شدن در خشونت خانگی را پیش بینی می کنند وجود دارد، برخی ارتباطی بین این دو پیدا و برخی دیگر نه. این ممکن است تفاوت های فرهنگی در شیوع نقش های سنتی جنسیتی را نشان دهد. هدف از مطالعه ی حاضر پیش بینی تجربه خشونت در زنان براساس هوش هیجانی و پذیرش باورهای مردسالارانه می باشد.

روش کار: پژوهش حاضر از نوع توصیفی همبستگی می باشد. جامعه مورد نظر کلیه افراد مونث دارای تجربه رابطه عاطفی در شهر تهران در سال ۱۴۰۳ می باشد. از این جامعه 165 نفر با روش نمونه گیری در دسترس انتخاب شد. برای بررسی نرمال بودن داده ها از آزمون کولموگروف-اسمیرنوف استفاده شد که نتایج نشان دهنده غیرنرمال بودن توزیع بود. برای تجزیه تحلیل داده ها با کمک نرم افزار STTA 17 ضریب همبستگی اسپیرمن و رگرسیون استفاده شد. برای معنادار بودن نتایج حداکثر ارزش p کمتر از ۰.۰۵ و ضریب اطمینان ۹۵ درصد در نظر گرفته شد.

یافته ها و نتیجه: نتایج نشان داد که متغیرهای هوش هیجانی و خشونت خانگی به طور معناداری با یکدیگر همبستگی دارند ($r=0.28$). همچنین مقدار همبستگی باورمردسالارانه با خشونت خانگی ($r=0.13$) و p -value برابر ۰.۰۷۷۸ است که در سطوح معناداری معمول، معنادار نیست، اما رگرسیون معنادار بود. با توجه به نتایج برای کاهش تجربه خشونت اقداماتی در جهت آموزش و تقویت هوش هیجانی میتوان انجام داد.

کلیدواژه: هوش هیجانی، خشونت خانگی، باورهای مردسالارانه

¹royaimenifar@gmail.com

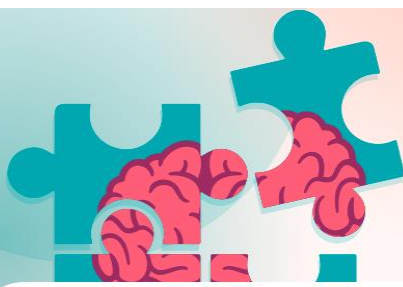


مقدمه:

مفهوم هوش هیجانی پس از تعریفی که گولمن (۱۹۹۵) در بسیاری از کتاب‌های مشهور دیگر توضیح داد (کوپر و ساواف، ۱۹۹۸؛ گاتمن و دکلر، ۱۹۹۸) مورد توجه بسیاری از محققان قرار گرفت. گولمن (۱۹۹۵) هوش هیجانی را به عنوان توانایی فرد برای مدیریت احساساتش به گونه ای توصیف می کند که این احساسات به طور مناسب و مؤثر بیان شوند. هوش هیجانی به توانایی فرد در شناسایی، درک و مدیریت احساسات خود و دیگران اشاره دارد و می تواند به بهبود ارتباطات و کاهش تنش ها کمک کند.

بر اساس مدل سالوای و مایر، هوش هیجانی مجموعه ای از توانایی ها و زیرمجموعه ای از هوش اجتماعی است که سه دسته از توانایی های انطباقی زیر را شامل می شود: ارزیابی و بیان احساسات، تنظیم هیجان ها و استفاده از هیجان ها در حل مسئله. دسته اول شامل اجزای ارزیابی و بیان احساسات خود و ارزیابی احساسات دیگران. مؤلفه ارزیابی و بیان عواطف خود به دو زیر مؤلفه یعنی کلامی و غیرکلامی و مؤلفه ارزیابی عواطف دیگران به زیر مؤلفه های ادراک غیرکلامی و همدلی تقسیم می شود. دسته دوم از هوش هیجانی - تنظیم - شامل اجزای تنظیم احساسات در خود است و تنظیم احساسات در دیگران. دسته سوم - استفاده از احساسات - شامل مؤلفه های برنامه ریزی انعطاف پذیر، تفکر خلاق، توجه تغییر مسیر و انگیزه است. اگرچه احساسات در هسته این مدل قرار دارند، اما شامل کارکردهای اجتماعی و شناختی مرتبط با بیان، تنظیم و استفاده از احساسات می شود. مایر و همکاران آن مدل را بیشتر توسعه داد، اما به نظر بسیاری از نویسندگان، جنبه های اساسی هوش هیجانی پیشنهاد شده در آخرین مدل مشابه از موارد موجود در سال ۱۹۹۰. EI همچنین عامل اصلی تعیین کننده سلامت افراد، جوامع و ملت ها است. تعاریف مختلفی از EI وجود دارد، مانند توانایی نظارت بر احساسات خود و دیگران، تمایز قائل شدن بین احساسات مختلف و برچسب گذاری مناسب آنها و استفاده از اطلاعات احساسی برای هدایت تفکر و رفتار. برخی آن را به عنوان EI ناحیه ای از توانایی شناختی می دانند که رفتار بین فردی را تسهیل می کند.^۱ مطالعات نشان داده است که افراد با هوش هیجانی بالاتر تمایل به خلق مثبت دارند و توانایی بیشتری در بهبود خلق و خوی خود پس از خلق منفی دارند. به طور کلی، هوش هیجانی بالاتر با سلامت روانی بهتر مرتبط است پارکر و همکاران (۲۰۲۳) در مطالعه طولی ۱۵ ساله خود نشان دادند که هوش هیجانی به طور قابل توجهی کیفیت روابط بین فردی را در طول زندگی پیش بینی می کند. این یافته حاکی از آن است که توسعه هوش هیجانی می تواند به بهبود روابط بین فردی در طول عمر کمک کند.^۲ اگر هوش هیجانی روابط بین فردی را بهبود بخشد، پس ترویج و تقویت صلاحیت های مرتبط باید یک هدف مهم در مشاوره با زوجین باشد (برای اطلاعات بیشتر در مورد این موضوع به وولنی و همکاران، ۲۰۱۴ مراجعه کنید).^۳

خشونت علیه زنان (VAW) به خوبی چنین تعریف شده است: «هر عملی که منجر به آسیب یا رنج جسمی، جنسی یا روانی به زنان شود یا احتمالاً منجر به آن شود، از جمله تهدید به چنین اعمالی، اجبار یا سلب خودسرانه آزادی، چه در زندگی عمومی و چه در زندگی خصوصی رخ دهد» (سازمان ملل متحد، ۱۹۹۳). خشونت خانگی (Domestic Violence) یکی از جنبه های مهم رفاه زنان است. DV پیامدهای سلامتی (فیزیکی و روانی) و اجتماعی متعددی برای زنان دارد (WHO.2002). خشونت و تعرض به زنان در جامعه و در روابط صمیمانه دارای اثرات مستقیم بالقوه سلامتی مانند آسیب و اختلالات جسمی و مسائل غیرمستقیم سلامتی است و همچنین به گسترش مشکلات سلامتی آینده (آتریت، آسم، درد مزمن، میگرن، بیماری قلبی و مشکلات زنان (تجادن و تونس، ۱۹۹۸؛ کوکر و همکاران، ۲۰۰۰) خشونت مبتنی بر جنسیت (GBV) اصطلاحی است که توسط سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی استفاده می شود و اغلب از آن به عنوان خشونت علیه زنان یاد می شود GBV. و خشونت علیه زنان یک پدیده جهانی است که در بین محققان در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته مورد توجه قرار گرفته است.^۴



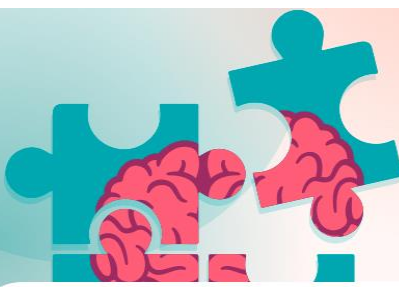
سازمان جهانی بهداشت میزان خشونت خانگی در چندین کشور جهان را بین ۱۳ تا ۷۱ درصد گزارش کرده است.^۵ بر پایه گزارشات از هر چهار زن یک نفر در معرض خشونت است و تقریباً ۷۵ درصد زنان جهان دست کم یک بار خشونت را تجربه کرده اند.^۶ آمار یک موسسه ملی در اروپا نشان میدهد زنان در این قاره خشونت فیزیکی و جنسی را در سن ۱۵ سالگی تجربه میکنند.^۷ در ایران نیز ۵۳ درصد از زنان با تجربه خشونت خانگی غالباً خشونت روانی و کلامی را تجربه کرده اند.^۸

خشونت شریک صمیمی (IPV) یک تجربه روانشناختی آسیب زا است که اغلب با چندین حالت خلقی منفی و ادراکات بدبینانه قربانیان از زندگی آینده خود مرتبط است (کرین و اکهارت، ۲۰۱۳؛ هولمن و سیلور، ۱۹۹۸؛ لومرنز و همکاران، ۱۹۸۵). تحقیقات تجربی (شورت و همکاران، ۲۰۱۰) به طور مداوم نشان داده است که قربانیان IPV اثرات منفی بیشتری مانند خشم، خصومت، غمگینی و اضطراب نسبت به کسانی که IPV را تجربه نکرده اند (جاکوبسون و همکاران، ۱۹۹۶؛ مک نالتی و هلموت، ۲۰۰۸). چندین محقق ادعا می کنند این که یک موقعیت آزاردهنده طولانی مدت می تواند قربانی را به این باور برساند که هیچ راهی برای تغییر وضعیت او در آینده وجود ندارد (علی و نایلور، ۲۰۱۳؛ لایندر و همکاران، ۲۰۰۸؛ پاتل و همکاران، ۲۰۱۲). در واقع، IPV به طور نامطلوبی بر توانایی شناختی قربانی برای درک موفقیت تأثیر می گذارد و این اعتقاد را تقویت می کند که هیچ اقدامی که انجام نمی دهد نتیجه مثبتی به همراه نخواهد داشت (Walker, 1979). به عبارت دیگر، IPV می تواند تأثیر منفی شدیدی بر نحوه تصور و برنامه ریزی زنان برای آینده و همچنین ظرفیت آنها برای شاد زیستن داشته باشد (هولمن و سیلور، ۱۹۹۸؛ کیلیپاتریک، ۲۰۰۴؛ لومرنز و همکاران، ۱۹۸۵).^۹

با توجه به تفاوت های جنسیتی و بررسی مطالعات انجام شده بر روی جمعیت عمومی (مثل بوچلی و روسی، ۲۰۱۹؛ ماچادو و همکاران، ۲۰۱۴؛ Vandello و Cohen، ۲۰۰۸)،^{۱۰} نتایج نشان می دهد که مردان نسبت به زنان تمایل بیشتری به داشتن باورهای مثبت درباره خشونت در روابط نزدیک (IPV) دارند. همچنین، مطالعاتی که بر روی مجرمان انجام شده اند^{۱۱} (مثل Capaldi و همکاران، ۲۰۱۲؛ Graham-Kevan، ۲۰۰۷)، عمدتاً با نمونه های مرد، باورهای قابل توجهی درباره IPV را نمایان کرده اند. این باورها می توانند به طور مشابهی بر اساس سن تقویت شوند و معمولاً به عنوان یک عنصر مرکزی در باورهای سنتی و در موقعیت های بی اهمیت/بی ارزش مطرح می شوند که از حریم خصوصی خانواده حمایت می کنند و به این ترتیب، عدم مسئولیت مرد را در قبال علل خارج از کنترل آنها تقویت می کنند^{۱۲} (مثل باند وینسترشتاین و ایزیکوویتس، ۲۰۱۰؛ بوچلی و روسی، ۲۰۱۹؛ Neves و Almeida، ۲۰۲۰).

بسیاری از رفتارهای خشونت آمیز درون خانوادگی به نظر می رسد که هنوز هم از لحاظ فرهنگی مشروعیت یافته باشند (آلن و دویت، ۲۰۱۲؛ افه و آیاز، ۲۰۱۰؛ فرناندز، ۲۰۰۶؛ کیمونا، جامبا، سیسیورکایت و چروکوری، ۲۰۱۳؛ یاماواکی، اوچوا-شیپ، پالسیفر، هارلوس و سویندلر، ۲۰۱۲).^{۱۳}

علاوه بر این، میراث فرهنگی و شناختی تسلیم زنان در برابر مردان و نابرابری جنسیتی در طول تاریخ (کورپی، فرارینی و انگلوند، ۲۰۱۳؛ لوبر، ۲۰۰۵؛ پیترو و درونیک، ۲۰۱۳)^{۱۴} منجر به باورهای عمیق ریشه دار و انکارنا پذیر چنین خشونت هایی شده است که واقعیت های معاصر هستند (بوش فیول و فر-پرز، ۲۰۱۲؛ جانکوفسکی، جانسونز، هولت دامرون و اسمیشنی، ۲۰۱۱؛ کینکمایر، لویت و هورن، ۲۰۱۰؛ وردن و کارلسون، ۲۰۰۵؛ یاماواکی و همکاران، ۲۰۱۲).^{۱۵} این امر تأثیر قوی بر نگرش زنان داشته است، زیرا پاسخ آنها به سوء استفاده توسط باورهایی در مورد خود، ازدواج و نقش های جنسیتی هدایت می شود (بونزایر و دلاری،



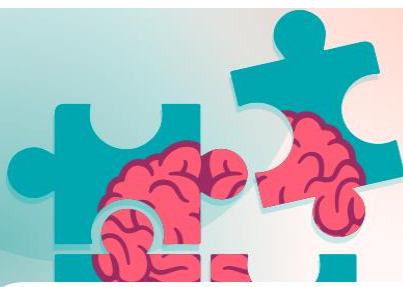
۲۰۰۴؛ مگیاس و مونتانس، ۲۰۱۲)^{۱۶}. این باورها اغلب به افسانه‌هایی تبدیل می‌شوند که منجر به مشروعیت‌بخشی یا تحمل خشونت مردان و روایت‌هایی می‌شوند که مقصر بودن زنان را نیز نشان می‌دهند (بوش-فیول و فرر-پرز، ۲۰۱۲؛ اسکودا و هریسون، ۲۰۰۵؛ والور-سگورا، اکسپوزیتو و مویا، ۲۰۱۱؛ وردن و کارلسون، ۲۰۰۵)^{۱۷}.

موکرچی و همکاران (۲۰۲۱) مشاهده کردند که افرادی که باورهایی در توجیه "کتک زدن همسر" دارند، صرف‌نظر از جنسیت، تمایل به افزایش احتمال تجربه خشونت خانگی (IPV) دارند. با این حال، قابل توجه است که زنانی که چنین باورهایی را تأیید می‌کنند، در مقایسه با زنانی که این باورها را ندارند، با خطر بیشتری برای ابتلا به IPV مواجه هستند. همچنین، به نظر می‌رسد تأثیر باورهای زنان در این زمینه مهم‌تر از تأثیر باورهای مردان باشد.^{۱۸} همچنین شناخته شده است که نرخ خشونت خانگی در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است، همان‌طور که عواملی مانند باورها در مورد نقش‌های جنسیتی نیز متفاوت هستند. به عنوان مثال، باورهای پدرسالارانه پیش‌بینی‌کننده قوی‌ای برای خشونت خانگی هستند (کیم، ۲۰۱۷)^{۱۹}. بنابراین، تحقیقات در مورد خشونت خانگی باید عواملی مانند باورهای فرهنگی در مورد جنسیت و خشونت را نیز در نظر بگیرند (کاردونا و همکاران، ۲۰۱۵)^{۲۰}. در سطح بین‌المللی، شناخته شده است که باورهای سنتی نقش‌های جنسیتی (مانند این باور که مردان باید تصمیم‌گیرنده و تامین‌کننده مالی خانواده باشند) خشونت خانگی را حفظ می‌کنند، به عنوان مثال، با این باور که زنان می‌توانند توسط مردانی که از هنجارهای اجتماعی منحرف می‌شوند، مجازات شوند و مردان می‌توانند زنان را مجازات کنند (سیسلاگی و هیز، ۲۰۱۸؛ هیز، ۱۹۹۸)^{۲۱}. شواهد نشان می‌دهد که باورهای نقش‌های جنسیتی خطر ارتکاب خشونت خانگی را افزایش می‌دهند (ریس و همکاران، ۲۰۱۶؛ شن و همکاران، ۲۰۱۲)، اما شواهد متناقضی در مورد اینکه آیا باورهای سنتی نقش‌های جنسیتی قربانی شدن در خشونت خانگی را پیش‌بینی می‌کنند وجود دارد، برخی ارتباطی بین این دو پیدا کرده‌اند (فوشی و همکاران، ۲۰۰۴)^{۲۲} و برخی دیگر نه (شن و همکاران، ۲۰۱۲)^{۲۳}. این ممکن است تفاوت‌های فرهنگی در شیوع نقش‌های سنتی جنسیتی را نشان دهد (نایسمیت و همکاران، ۲۰۲۲). کیم (۲۰۱۷) نشان داده است که باورهای پدرسالارانه نقش مهمی در تداوم خشونت علیه زنان دارد.

تحقیقات نشان داده‌اند که زنان با هوش هیجانی بالا معمولاً توانایی بیشتری در مدیریت استرس و مقابله با چالش‌ها دارند. این ویژگی‌ها می‌توانند به کاهش آسیب‌های ناشی از خشونت کمک کنند و به زنان این امکان را بدهند که به طور مؤثرتری از خود دفاع کنند یا از موقعیت‌های خطرناک خارج شوند. به عنوان مثال، مطالعه‌ای که توسط گاردنر (۱۹۹۸) انجام شد، نشان داد که هوش هیجانی می‌تواند به عنوان یک عامل محافظتی در برابر تجارب منفی و خشونت عمل کند.

به طور کلی، هوش هیجانی بالاتر با سلامت روانی بهتر مرتبط است. در مورد هوش هیجانی آنها، مشخص شد که مرتکبین خشونت خانگی از هوش هیجانی پایین تری نسبت به جمعیت عمومی برخوردار هستند، که به نظر می‌رسد که با تمایل قوی تری به خشونت مرتبط است. علاوه بر این، مردان خشن خانگی دارای نقص عمومی در عملکرد اجتماعی جهانی هستند، که ناشی از این واقعیت است که آنها ممکن است از احساسات خود آگاه نباشند و هیچ بینشی نسبت به احساسات خود نداشته باشند.^{۲۴}

در این راستا، مفهوم هوش هیجانی به عنوان یک عامل کلیدی در مدیریت احساسات و روابط انسانی، به ویژه در زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. از سوی دیگر، فرهنگ‌های مختلف و باورهای اجتماعی نیز می‌توانند بر تجربه خشونت تأثیر بگذارند. در جوامع با ساختارهای پدرسالارانه، زنان ممکن است با موانع بیشتری در ابراز احساسات و جستجوی کمک مواجه شوند. این موضوع می‌تواند بر توانایی آن‌ها در استفاده از هوش هیجانی خود تأثیر بگذارد و در نتیجه، تجربه خشونت را تشدید



کند با توجه به اهمیت این موضوع هدف پژوهش حاضر پاسخ به این سوال است که آیا هوش هیجانی بالا در زنان و همچنین پذیرش پایین باورهای مردسالارانه منجر به کاهش تجربه خشونت در زنان می شود ؟

فرضیه های پژوهش:

۱. میزان هوش هیجانی بانوان با تجربه ی خشونت خانگی در زنان رابطه دارد.
۲. میزان باورهای مردسالارانه با تجربه ی خشونت در زنان رابطه دارد.
۳. هوش هیجانی تجربه خشونت در زنان را پیش بینی میکند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی همبستگی می باشد. جامعه مورد نظر کلیه افراد مونث در سال ۱۴۰۳ می باشد. این مطالعه روی 165 خانم و دختر شهر تهران انجام گرفت. نمونه گیری به روش دردسترس بود. در این پژوهش توزیع داده ها غیرنرمال بود، بنابراین برای تحلیل داده ها از آزمون های غیرپارامتریک استفاده شد.

ابزار پژوهش:

پرسشنامه هوش هیجانی گلمن: پرسشنامه استاندارد هوش هیجانی توسط گلمن و همکاران در سال ۱۹۹۵ طراحی شده است و دارای ۳۳ سوال و ۵ بعد (خودآگاهی، خودتنظیمی، خودانگیختگی، همدلی، مهارت های اجتماعی) می باشد. مقیاس این پرسشنامه بر اساس طیف لیکرت پنج درجه بوده و شامل منبع معتبر، شیوه نمره گذاری، تعریف مفهومی، تعریف عملیاتی، روایی و پایایی مطلوب (آلفای کرونباخ بالای ۷۰ صدم) می باشد.

پرسشنامه نگرش های مردسالارانه: این پرسشنامه دارای ۸ سوال بوده و هدف آن ارزیابی نگرش های مرد سالارانه جنسیتی می باشد. نمره گذاری پرسشنامه بصورت طیف ۵ نقطه ای می باشد. در پژوهش غیائی و کریمی (۱۳۸۸) روایی صوری این مقیاس با استفاده از نظر اساتید مورد تایید قرار گرفته است. همچنین پایایی این پرسشنامه با استفاده از آلفای کرونباخ تایید شد.

پرسشنامه خشونت خانگی حاج یحیی ۲۰۰۰: پرسشنامه استاندارد سنجش خشونت نسبت به زنان شامل ۳۲ سوال و ۴ مولفه خشونت روانی، خشونت فیزیکی، خشونت جنسی و خشونت اقتصادی است.

نحوه توزیع پرسشنامه ها بصورت آنلاین و جامعه آماری بصورت تصادفی پاسخ دادند. برای تجزیه تحلیل داده ها با کمک نرم افزار STTA 17 ضریب همبستگی اسپیرمن و رگرسیون استفاده شد. برای معنادار بودن نتایج حداکثر ارزش p کمتر از ۰.۰۵ و ضریب اطمینان ۹۵ درصد در نظر گرفته شد.

یافته ها:

جدول ۱: اطلاعات دموگرافیک

متغیر	گروه بندی	فراوانی	درصد
تحصیلات	زیر دیپلم	۱۴	۱۰٪
	دیپلم	۵۱	۳۱٪
	کارشناسی	۷۱	۴۳٪
	ارشد	۱۸	۱۰٪
	دکتر	۸	۴٪
وضعیت تاهل	مجرد	۲۹	۱۷٪
	متاهل	۱۳۱	۷۹٪
	شریک صمیمی دارم	۵	۳٪
بازه سنی	۲۰-۱۶	۴	۲/۴۲٪
	۳۰-۲۱	۵۱	۳۰٪/۹۰
	۴۰-۳۱	۸۷	۵۲٪/۷۲
	۵۰-۴۱	۲۱	۱۲٪/۷۲
	۶۰-۵۱	۲	۱٪/۲۱

با توجه به جدول جمعیت شناختی ۷۹ درصد شرکت کنندگان متاهل بوده و همچنین بیشتر آن ها دارای مدرک تحصیلی لیسانس بودند. میانگین سنی شرکت کنندگان بین ۲۱ تا ۴۰ سال بود.

جدول توزیع فراوانی: 2 جدول

متغیر	میانگین	انحراف معیار	حداقل	حداکثر
هوش هیجانی	۱۰۹.۹	۲۰.۸	۶۳	۱۸۴
نگرش مردسالارانه	۱۶.۸	۴.۴	۱۱	۳۳
خشونت خانگی	۵	۱۸.۳	۳۲	۹۶

تحلیل همبستگی: جدول ۳

مقدار p	ضریب همبستگی rho	متغیرها	همبستگی
0.0001	0.285	هوش هیجانی و خشونت خانگی	Spearman
0.007	0.137	نگرش مردسالارانه و خشونت خانگی	Spearman

با توجه به بررسی فرضیه ها و همچنین، هوش هیجانی و خشونت خانگی: ضریب همبستگی اسپیرمن بین این دو متغیر ۰.۲۸۵ و مقدار p آن ۰.۰۰۰۱ است ضریب همبستگی ۰.۲۸۵ نشان دهنده یک رابطه مثبت ضعیف تا متوسط بین هوش هیجانی و خشونت خانگی است. به این معنی که با افزایش هوش هیجانی، میزان تجربه خشونت خانگی اندکی کاهش می یابد. مقدار p بسیار کوچک (۰.۰۰۰۱) نشان می دهد که این رابطه آماری معنی دار است و به احتمال زیاد به دلیل تصادف رخ نداده است.

همبستگی اسپیرمن بین متغیرهای نگرش مردسالارانه و خشونت خانگی:

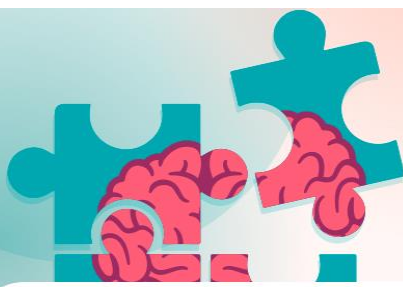
- مقدار ضریب همبستگی اسپیرمن (Spearman's rho) برابر ۰.۱۳۷۷ است. به این معنی که با افزایش نگرش مردسالارانه، تجربه خشونت خانگی اندکی افزایش می یابد.

- مقدار p-value برابر ۰.۰۷۷۸ است که در سطوح معناداری معمول، معنادار نیست.

regress Domestic Violence _total Emotional ineligence _total: جدول ۴

Source	SS	df	MS	Number of obs	=	165
-----+----- F(1, 163) =						19.88
Model	5982.99419	1	5982.99419	Prob > F	=	0.0000
Residual	49060.9816	163	300.987617	R-squared	=	0.1087
-----+----- Adj R-squared =						0.1032
Total	55043.9758	164	335.633999	Root MSE	=	17.349

همچنین برای بررسی بیشتر، رگرسیون سایر متغیرها را نیز انجام دادیم، مشاهده میشود:



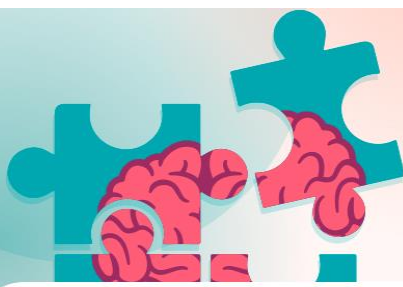
۱. نتایج آزمون برای رگرسیون سن و خشونت خانگی $F(4, 160) = 1.10$ است و مقدار $p \text{ value} (Prob > F)$ برابر ۰.۳۵۸۹ است، که بزرگتر از سطح معنی داری ۰.۰۵ است. بنابراین مدل رگرسیونی به طور کلی معنادار نیست.
۲. همچنین ضریب تعیین تعدیل شده (Adj R-squared) فقط ۰.۰۰۷۹ است، یعنی سن تنها ۰.۷۹٪ از تغییرات متغیر خشونت خانگی را توضیح می‌دهد.
۳. در جدول ضرایب رگرسیون، همه ضرایب معنادار نیستند ($p\text{-value}$ بزرگتر از ۰.۰۵ است).
همچنین بررسی رابطه تحصیلات با میزان تجربه خشونت خانگی نشان دهنده:

۱. $F(1.33)$ و $p \text{ value}(0.2)$ بنابراین مدل کلی از نظر آماری معنادار نیست.
 ۲. همچنین ضریب تعیین تعدیل شده (Adj R-squared) فقط ۰.۰۳۲۱ است، یعنی تحصیلات ۳.۲۱٪ از تغییرات متغیر خشونت خانگی را توضیح می‌دهد.
- درنهایت رابطه بین وضعیت تاهل و تجربه خشونت نیز بررسی شد ولی همبستگی معناداری نشان نداد.
- با توجه به این تحلیل‌ها میتوان نتیجه گرفت که صرف داشتن سن بالا و یا تحصیلات نیز دلیل داشتن هوش هیجانی بالا و یا حتی کاهش تجربه میزان خشونت نمیشود.

بحث و نتیجه گیری:

خشونت خانگی به عنوان یکی از معضلات اجتماعی پیچیده و چندبعدی، در جوامع مختلف به شکل‌های گوناگون بروز می‌کند و تأثیرات عمیق و مخربی بر زندگی افراد و خانواده‌ها دارد. این پدیده نه تنها به قربانیان آسیب می‌زند، بلکه بر سلامت روانی و جسمی سایر اعضای خانواده و حتی جامعه تأثیر منفی می‌گذارد. باور مرد سالارانه به عنوان یک نظام اجتماعی و فرهنگی، تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر زندگی زنان دارد. باورهای پدرسالارانه که ریشه‌های عمیقی در ساختارهای تاریخی و اجتماعی دارند، اغلب نقش‌ها و انتظارات جنسیتی را تعیین می‌کنند و بر چگونگی درک زنان از خود و روابطشان با دیگران تأثیر می‌گذارند. تحقیقات نشان می‌دهد که باورهای مردسالارانه می‌توانند به طور مستقیم و غیرمستقیم بر تجربیات زنان از خشونت تأثیر بگذارند به‌طور همزمان، هوش عاطفی—توانایی شناسایی، درک و مدیریت احساسات—نقش مهمی در نحوه مواجهه زنان با این دینامیک‌های چالش‌برانگیز ایفا می‌کند.

در این مطالعه ما ارتباط هوش هیجانی و باورهای مردسالارانه را میزان تجربه خشونت زنان بررسی کردیم و نتایج حاکی از آن است بین هوش هیجانی و میزان تجربه خشونت خانگی رابطه وجود دارد برای بررسی این ادعا ما هم آزمون همبستگی و هم رگرسیون انجام دادیم آماره هر دو مثبت و معنادار هست. این یافته‌ها با نتایج یافته‌های گذشته همخوانی دارند از جمله مطالعه‌ای که توسط تیسیریگوتیس و لوژاک^{۲۵} در سال ۲۰۱۶ بر روی زنانی که تجربه خشونت خانگی داشته‌اند، انجام شده است، نشان می‌دهد زنانی که در معرض خشونت خانگی نبوده‌اند، در استفاده از احساسات خود نمره بالاتری کسب کرده‌اند نسبت به زنانی که تجربه خشونت خانگی داشته‌اند. گروه دوم، یعنی زنانی که تجربه خشونت خانگی داشته‌اند، سطح هوش هیجانی پایین‌تری در زمینه تشخیص و استفاده از احساسات از خود نشان داده‌اند. بنابراین، زنانی که دارای زیرمجموعه‌های بهتر هوش هیجانی هستند، احتمال کمتری



برای ابتلا به اضطراب و اختلالات خلقی به دلیل ایجاد شرایط هیجانی ناسازگار دارند. همچنین، ارتباط مثبتی بین سطوح بالای هوش هیجانی و سلامت روان وجود دارد (شوت و همکاران، ۲۰۰۷)^{۲۶}. همچنین پیشنهاد میشود مطالعات آتی به بررسی مولفه های هوش هیجانی با انواع خشونت خانگی بپردازند تا میزان اثرگذاری هر ماده بیشتر بررسی شود.

همچنین در این تحقیق رابطه بین باورهای مردسالارانه با خشونت خانگی نیز مورد بررسی قرار گرفت نتایج ما نشان دهنده ارتباط ضعیف این دو متغیر هست با توجه به مطالعات سالهای گذشته که ارتباط مثبت بین این دو متغیر را تایید میکرد ولی مطالعه ای که تایسمیت و همکاران در سال ۲۰۲۲ انجام داده بودند اشاره به این موضوع داشت که: ممکن است پیام های رسانه ای گسترده و برنامه های اجتماعی علیه خشونت فیزیکی، خشونت فیزیکی و جنسی را آشکارتر کرده و بر دیدگاه های زنان در مورد غیرقابل قبول بودن چنین اشکالی از خشونت، حتی در میان زنانی با باورهای سنتی تر نقش جنسیتی تأثیر گذاشته باشد. باورهای پدرسالارانه تنها با فراوانی خشونت عاطفی در روابط نزدیک مرتبط بود، نه انواع دیگر خشونت^{۲۷}. میتوان ادعا کرد که با توجه به بافت زمانی و خارج شدن از ساختارمردسالاری در فرهنگ ها و اطلاع یافتن زنان از حقوق خود تقریباً بیشتر زنان و دختران به آگاهی نسبی در این موضوع رسیدند و همین مورد باعث کاهش باورهای مردسالارانه شده است. همچنین مطالعه ای دیگری که در فرهنگ ترکیه انجام گرفته بود نشان میداد که زنانی که باورهای مردسالارانه قوی دارند بیشتر تجربه خشونت داشتند که میتواند ناشی از بافت فرهنگی یک کشور باشد. پس پیشنهاد میشود محققین مطالعات بیشتری را درباره موضوع پذیرش باورهای مردسالارانه با خشونت را با در نظر گرفتن فرهنگ یک کشور انجام دهند.

فرضیه سوم که ادعای ما در جهت این موضوع بود که هوش هیجانی بالای زنان تجربه خشونت در زنان را پیش بینی می کند نیز اثبات گردید.

بنابراین پیشنهاد میشود نهادها و سازمان های آموزشی و خدمات روانشناختی با آگاه سازی و آموزش تنظیم هیجان به دختران و بانوان باعث افزایش تقویت هوش هیجانی گردند. امید است سازمان های دخیل با برنامه ریزی در این زمینه و همچنین افزایش آگاه رسانی درباره کیفیت روابط سالم زوجین و آموزش این مهارت ها باعث کاهش میزان تجربه خشونت در زنان گردند.

References

- ¹ Cabras, C., Mondo, M., Diana, A., & Sechi, C. (2020). Relationships between Trait Emotional Intelligence, mood states, and future orientation among female Italian victims of Intimate Partner Violence. *Heliyon*, 6(11).
- ² Parker, J. D. A., Summerfeldt, L. J., Walmsley, C., O'Byrne, R., Dave, H. P., & Crane, A. G. (2023). Trait emotion"l intelligence and interpersonal relationships: Results from a 15-year longitudinal study. *Personality and Individual Differences*, 165, 111222
- ³ Wollny, A., Jacobs, L., & Pabel, I.. (2020). Trait emotional intelligence and relationship satisfaction: The mediating role of dyadic coping. *The Journal of Psychology*, 154(1), 75-93
- ⁴ . Ajaz T, Majeed MT. Does Emotional Intelligence Moderates The Effect of Domestic Violence on Women Health Status? A Case Study of District Rawalpindi. *Journal of Managerial Sciences*. 2017;3(11):130-60
- ⁵ . Soltanifar A, Moghadam Hoseini V, Jafarnejad F, Ebrahimzadeh S. Study of the relationship between domestic violence intensity during pregnancy and mother-infant attachment. *Journal of Sabzevar University of Medical Sciences*. 1970;16(1):35-42. [Persian]
- ⁶ . Adineh HA, Almasi Z, Rad ME, Zareban I, Moghaddam AA. Prevalence of domestic violence against women in Iran: A systematic review. *Epidemiology*. 2016;6(276):2161-1165.
- ⁷ . Martín-Baena D, Montero-Piñar I, Escribà- Agüir V, Vives-Cases C. Violence against young women attending primary care services in Spain:prevalence and health consequences. *Fam Pract*. 2015;32(4):381-6. doi: 10.1093/fampra/cmz017
- ⁸ . . Ghazizadeh H, Zaharakar K, Kiamanesh A, Mohsenzadeh F. Conceptual Model of Underlying Factors in Men's Domestic Violence against Women. *Quarterly Journal of Woman and Society*. 2017;8(31):135-62. [Persian]
- ⁹ . Garaigordobil, M., & Peña-Sarrionandia, A. (2015). Effects of an emotional intelligence program in variables related to the prevention of violence. *Frontiers in psychology*, 6, 743.
- ¹⁰ Machado, Carla, Carla Martins, and Sónia Caridade. 2014. Violence in intimate relationships: A comparison between married and Dating couples. *Journal of Criminology* 2014: 897093. [CrossRef]
- ¹¹ Capaldi, Deborah, Naomi Knoble, Joann Shortt, and Hyoun Kim. 2012. A systematic review of risk factors for intimate partner violence. *Partner Abuse* 3: 231-80. [Cross Ref]



Graham-Kevan, Nicola. 2007. Domestic Violence: Research and Implications for Batterer Programmes in Europe. *European Journal on Criminal Policy and Research* 13: 213-25. [Cross Ref]

¹² Band-Winsterstein, Tova, and Zvi Eisikovits. 2010. Towards phenomenological theorizing about old women abuse. *Ageing International* 14-30:202 Cross Ref]

Neves, Ana Cristina, and Iris Almeida. 2020. Beliefs about intimate partner violence: Gender and generation effects. *Psychology and Law Research for Practice*, 63-74 [Cross Ref]

¹³ Allen, M., & Devitt, C. (2012). Intimate partner violence and belief systems in Liberia. *Journal of Interpersonal Violence*, 27, 3514-3531

Efe, Ş. Y., & Ayaz, S. (2010). Domestic violence against women and women's opinions related to domestic violence. *Anadolu Psikiyatri Dergisi/Anatolian Journal of Psychiatry*, 11, 23-29.

Fernandez, M. (2006). Cultural beliefs and domestic violence. *Annals of the New York Academy of Sciences*, 1087, 250-260.

Kimuna, S. R., Djamba, Y. K., Ciciurkaite, G., & Cherukuri, S. (2013). Domestic violence in India: Insights from the 2005-2006 national family health survey. *Journal of Interpersonal Violence*, 28, 773-807

Yamawaki, N., Ochoa-Shipp, M., Pulsipher, C., Harlos, A., & Swindler, S. (2012). Perceptions of domestic violence: The effects of domestic violence myths, victim's relationship with her abuser, and the decision to return to her abuser. *Journal of Interpersonal Violence*, 27, 3195-3212

¹⁴ Korpi, W., Ferrarini, T., & Englund, S. (2013). Women's opportunities under different family policy constellation: Gender, class, and inequality tradeoffs in Western countries re-examined. *Social Politics*, 20, 1-40.

Lober, J. (2005). *Gender inequality: Feminist theories and politics*. New York, NY: Roxbury Publishing

Peter, S., & Drobic, S. (2013). Women and their memberships: Gender gap in Relational dimension of social inequality. *Research in Social Stratification and Mobility*, 31, 32-48

¹⁵ Jankowski, P. J., Johnson, A. J., Holtz Damron, J. E., & Smischney, T. (2011). Religiosity, intolerant attitudes, and domestic violence myth acceptance. *International Journal for the Psychology of Religion*, 21, 163-182

Knickmeyer, N., Levitt, H., & Horne, S. G. (2010). Putting on Sunday best: The silencing of battered women within Christian faith communities. *Feminism & Psychology*, 20, 94-113

Worden, A. P., & Carlson, B. E. (2005). Attitudes and beliefs about domestic violence: Results of a public opinion survey. II. Beliefs about causes. *Journal of Interpersonal Violence*, 20, 1219-1243

Yamawaki, N., Ochoa-Shipp, M., Pulsipher, C., Harlos, A., & Swindler, S. (2012). Perceptions of domestic violence: The effects of domestic violence myths, victim's relationship with her abuser, and the decision to return to her abuser. *Journal of Interpersonal Violence*, 27, 3195-3212



¹⁶ Boonzaier, F., & De la Rey, C. (2004). Woman abuse: The construction of gender in women and men's narratives of violence. *South African Journal of Psychology*, 34, 443-463

-Megias, J. L., & Montanes, P. (2012). Perception of battered women on power asym

¹⁷ Esqueda, C. W., & Harrison, L. A. (2005). The influence of gender role stereotypes, the woman's race, and level of provocation and resistance on domestic violence culpability attributions. *Sex Roles*, 53, 821-834

Valor-Segura, I., Exposito, F., & Moya, ". (2011). Victim blaming and exoneration of the perpetrator in domestic violence: The role of beliefs in a just world and ambivalent sexism. *Spanish Journal of Psychology*, 14, 195-206

Worden, A. P., & Carlson, B. E. (2005). Attitudes and beliefs about domestic violence: Results of a public opinion survey. II. Beliefs about causes. *Journal of Interpersonal Violence*, 20, 1219-1243

¹⁸ Mookerjee, Mehreen, Manini Ojha, and Sanket Roy. 2021. Spousal beliefs and intimate partner violence: Are we conditioned to internalize patriarchal norms? *Economics Letters* 202: 109811. [Cross Ref]

¹⁹ Kim, C. (2017). The impact of perceived childhood victimization and patriarchal gender ideology on intimate partner violence (IPV) victimization among Korean immigrant women in the USA. *Child Abuse & Neglect*, 70, 82-91. <https://doi.org/10.1016/j.chiabu.2017.05.010>

Cardona, J., Casas, L., Cañón, S., Castaño, J., Godoy, A., Mendoza, D., & Valencia, L. (2015). Sexismo y concepciones de la violencia de género contra la mujer en cuatro universidades de la ciudad de manizales. *Archivos de Medicina*, 15(2), 200-219. <https://doi.org/10.30554/archmed.15.2.1004.2015>

²¹ Cislighi, B., & Heise, L. (2018). Using social norms theory for health promotion in low-income countries. *Health Promotion International*, 34(5), 1069. <https://doi.org/10.1093/heap/day065>

Heise, L. (1998). Violence against women: An integrated, ecological framework. *Violence Against Women*, 4(3), 262-290. <https://doi.org/10.1177/1077801298004003002>

²² Foshee, V. A., Bauman, K. E., Ennett, S' T., Linder, G. F., Benefield, T., & Suchindran, C. (2004). Assessing the long-term effects of the safe dates program and a booster in preventing and reducing adolescent dating violence victimization and perpetration. *American Journal of Public Health*, 94(4), 619-624. <https://doi.org/10.2105/ajph.94.4.619>

Shen, C., Chiu, M. Y., & Gao, J. (2012). Role of gender-role beliefs and justification of violence. *Journal of Interpersonal Violence*, 27(6), 1066-1089, <https://doi.org/10.1177/0886260511424497>

²⁴ . Tsirigotis, K., & Łuczak, J. (2016). Emotional intelligence of women who experience domestic violence. *Psychiatric quarterly*, 87(1), 165-176

²⁵ Tsirigotis, K., & Luczak, J. (2016). Emotional Intelligence of Women Who Experience Domestic Violence. *Psychiatric Quarterly*, 87(1), 165-176. <https://doi.org/10.1007/s11126-015-9368-0>

²⁶ Schutte, N. S., Malouff, J. M., Thorsteinsson, E. B., Bhullar, N., & Rooke, S. E. (2007). A meta-analytic investigation of the relationship between emotional intelligence and health. *Personality and Individual Differences*, 42(6), 921-933. <https://doi.org/10.1016/j.pai.2006.09.003>